

## **The Impact of Discourse Markers “waaw” and “faa” in the Semantic Analysis of the Signs related to Self, Heart and Soul**

**Razieh Hojatizadeh<sup>1\*</sup>**

1-Assistant Professor, University of Isfahan, Faculty of Literature & Humanities, Isfahan, Iran  
rhojatizadeh@yahoo.com

### **Abstract**

Discourse markers are usually treated as one of the original domains of studies in the field of linguistics whose history dates back to twenty years ago. These units, whether considered as textual connectors or as functional, function more than propositions of a text. They should have pragmatic as well as meta-grammatical values so that they can play many roles in the field of textual & interpersonal relations. For instance, they are expected to determine the beginning, middle and end of a conversation as well as organize the macro-structure of the text. So, the study of these linguistic elements would be possible solely from a discursive perspective. Revelation is a kind of discourse which has a discursive nature much more than other kinds of it. This text is an interactional phenomenon that stemmed from the exchange of meanings in society. Text is a kind of interaction whose fundamental form appears in dialogue. In a nutshell, text is a language having function.

This article aims to examine the functions which have been used in the signs of Quran related to 3 domains of self, heart and soul, in order to determine what kind of relation is held between the signs and their discursive relations and how these discourse markers can help in forming a united inspirational discourse.

**Keywords:** discourse markers, self, heart, soul.

---

\*Corresponding Author

## تأثیر نقش نماهای گفتمانی «واو» و «فاء» در تحلیل معنی آیات قرآن

راضیه حجتی زاده

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران  
rhojatizadeh@yahoo.com

### چکیده

**زمینه:** تحقیق در نقش نماهای گفتمانی یکی از حوزه‌های مطالعاتی بکر در زمینه دانش زبان‌شناسی است. این واحدها عمدتاً ارزشی کاربردشناختی و فرادستوری دارند؛ یعنی در ساحت متنی و بینافردی نقش‌هایی را به عهده می‌گیرند. **هدف** از نوشتار حاضر بررسی نقش‌های به کار رفته در آیاتی از قرآن کریم است که به نحوی به سه حوزه نفس، قلب و روح اختصاص دارد تا از خلال آن روشن شود که نخست، میان موضوع آیات و روابط گفتمانی به کار رفته در آنها چه پیوندی برقرار است و دوم، هریک از این نقش‌نماها چگونه به بروز نقش و کارکردی آیت‌یاری می‌کنند. **روش:** این مقاله با رویکرد کاربردشناختی و با اتکا به روش تحلیل گفتمان صورت گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد رابطه مستقیمی میان معنی آیه و برداشت مخاطب از آن بر پایه ادات گفتمانی به کار رفته در آیه وجود دارد. «فاء» در آیات نفس، هم جنبه استنباطی و هم جهت وجدانی دارد. بدین ترتیب که برای استنباط معنی آیه مخاطب را ناگزیر به استدلال و استنباط می‌کند. «واو» نیز در ساختاردهی و حفظ انسجام معنایی و صوری متن بیشترین تأثیر را دارد. **حاصل** تحقیق نشان می‌دهد معناشناسی قرآن از گونه معناشناسی پویا است که با استفاده نقش‌نماها به ایجاد حرکت در رویدادهای داستان و نوسازی اطلاعات مخاطب یاری می‌رساند.

### واژه‌های کلیدی

قرآن، نقش‌نمای گفتمان، انسجام، نشانه، نفس، قلب، روح.

## ۱- مقدمه: نقش‌نمای گفتمانی و چشم‌انداز گفتمانی

نقش‌نماهای گفتمانی یکی از حوزه‌های مطالعاتی بکر در زمینه دانش زبان‌شناسی به شمار می‌روند که بیش از بیست سال از طلوع آن نمی‌گذرد. تنوع دایره اصطلاحات در این حوزه، گواهی است بر تنوع تعاریفی که زبان‌شناسان بنامی چون شیفرین، فیشر، هانسن و فریزر از این واحدهای زبانی تاکنون ارائه کرده‌اند. این تنوع در تعاریف، گاه سبب می‌شود مقایسه و ارزیابی نتایج به‌دست‌آمده از تحقیقات انجام‌گرفته در این حوزه دشوار شود. به همین علت نیز هر محقق متناسب با دیدگاه‌ها و اهداف خود به این پرسش که «نقش‌نمای گفتمانی چیست؟» پاسخ می‌دهد. برای مثال فریزر براساس ربط‌دهندگی<sup>۱</sup> میان تکه‌های مختلف یک متن آن را تعریف کرده است (Fraser, 1999, p.933). اگرچه مفهوم ربط‌دهندگی معمولاً برای تعریف این واحدها به کار می‌رود، آن را نباید تنها تعریف ممکن پنداشت. همچنان‌که فرناندز نقش‌نماها را عناصری فاقد معنی گزاره‌ای می‌داند که ویژگی‌های فرایند گفتمانی را بیش از ساختار تک‌تک گزاره‌ها نشان می‌دهد. این واحدها ریشه پیام‌های هر گوینده‌ای را به‌نحو غیر مستقیم در باورها، احساسات و حالات درونی او می‌بیند. بنابراین نقش‌نماها را باید تظاهرات زبانی آن حالات دانست (Dostie, 2004, p.45). معهذاً، این واحدها چه با نام حروف وصل متنی در نظر گرفته شوند و چه کارکردی فراتر از گزاره‌های یک متن داشته باشند، باید دارای ارزشی کاربردشناختی و فرادستوری باشند؛ یعنی بتوانند در ساحت متنی و بینافردی نقش‌های چندی را به عهده بگیرند. برای مثال آغاز و میانه و پایان یک گفتگو را مشخص و ساختار آن را سامان‌دهی کند و دستورالعمل‌های لازم را برای

نحوه درج نقش‌نماها با توجه به نمودار ذهنی یک گفتمان در اختیار سخن‌گویان قرار دهند (Dostie, 2004, p.45). نقش‌نماها عموماً به‌مثابه ابزارهایی در ساختار متن به شمار می‌روند که قادرند مخاطب را به ابعاد ضمنی و ناپیدای کلام رهنمون سازند (ibid, p.46).

هنگامی که گزاره‌های متوالی در حکم واحدی اطلاعاتی که خبری لازم را به مخاطب انتقال می‌دهد، نباشد با ساحتی سروکار داریم که در آن، قواعد و الزامات میان‌گفتمانی<sup>۲</sup> شرایط ثبت نشانه‌های کلامی را تبیین می‌کند. در این نمونه‌ها به نظر می‌رسد این الزامات بر شیوه شکل‌گیری متن اثر می‌گذارند. رابرت ویون کاربرد «نشانه»<sup>۳</sup> را برای اطلاق به نقش‌نماها پیشنهاد می‌کند؛ زیرا به باور وی «این واحدهای نقش‌گرا با لایه عناصر سازنده کلام ارتباطی ندارند؛ بلکه معرف ویژگی‌هایی است که درگزینش یک ساختار کلامی و هم‌نشینی خاص گزاره‌های آن نهفته است» (Vion, 1995, p.178). بنابراین نشانه‌ها واحدهایی فراساختاری هستند که نقشی که در زنجیره گفتمان برعهده دارند، به الزامات و محدودیت‌هایی وابسته است که بافت کلام در کاربرد آنها ایجاد می‌کند.

نقش‌نماها عامل ایجاد یکپارچگی<sup>۴</sup> در متن هستند. یکپارچگی به روابط معنایی میان اجزای متن اشاره دارد. در بررسی انسجام متن باید به ویژگی‌هایی از زبان توجه کرد که جملاتی را که از لحاظ دستوری جدا از یکدیگرند، به متنی کامل تبدیل می‌سازند؛ اما یکپارچگی از انسجام<sup>۵</sup> نیز مهم‌تر است؛ زیرا ممکن است مجموعه‌ای از جملات دارای انسجام، یکپارچگی لازم را برای تبدیل شدن به یک متن واحد نداشته باشند. با وجود این، یکپارچگی به ابزارهای آشکار ایجاد وحدت درون متن اشاره دارد؛ در حالی که

گوینده‌ای دانست که با آزادی کامل، شگردهای خود را برای بیان افکار خود و تأثیرگذاری بر مخاطب به کار می‌گیرد؛ بلکه گفتمان فرایندی است که ما آن را براساس گزاره‌ها، «عامل سامان‌دهنده صورت‌های زبانی» (Paillard, 2006, p.5) بازسازی می‌کنیم. از طریق این صورت‌ها و ترتیب قرارگرفتن آنهاست که بازسازی این چشم‌انداز گفتمانی امکان‌پذیر می‌شود. نقش‌نماهای گفتمانی همانند سایر عناصر سازنده یک گزاره در این بازسازی مشارکت دارند.

وحی، گفتمانی است که بیش از هرکلام دیگری ماهیت گفتاری دارد. «وحی دراصل، گفتار در مفهوم معنی‌شناختی بود. تبدیل این گفتار به متن پدیده‌ای بی‌نظیر در تاریخ اسلام است. این پدیده اهمیت نشانه‌شناختی خاصی دارد و توجه به تأثیر آن، بحث از گفتار و بیان تفاوت آن با متن را ایجاب می‌کند. آشکار است که این تقابل میان متن نوشتاری و گفتاری باید تأثیری در نحوه فهم قرآن داشته باشد» (قائم‌نیا، 1389، ص ۱۲۷). زبان‌شناسان اذعان دارند که شیوه گفتار فراگیرنده‌تر، متنوع‌تر و در نتیجه انطباق‌پذیرتر از شیوه نوشتار است (cf: Halliday & Hasan, p.69). در حقیقت بسیاری از فعالیت‌های ما به گفتار هدایت می‌شود (Goffman, 1981, p.7). کلام شفاهی یا گفتار راه خود را برای تبدیل شدن به نوشتار پیدا می‌کند. اما نباید پنداشت که به کتابت در آمدن گفتار صرفاً به معنی صورت‌گرافیکی دادن به آواهای گفتاری است؛ زیرا ساختارهای این دوگونه کلامی، حتی زمانی که هر دو حول موضوع و زمینه‌ای واحد سازمان یافته باشند، بازهم با یکدیگر تفاوت دارد (Halliday & Hasan, p.9).

انسجام با معرفت زمینه‌ای و سیاق مرتبط است و فی‌المثل شامل همه پیش‌فرض‌های پنهانی است که متن بدون آنها بی‌معناست (Brunwen & Ringham, 2006, p.36). روابط یکپارچگی در متن را با ابزارهایی از جمله ارجاع، جانیشینی، حذف به قرینه، حروف ربط و روابط واژگانی (cf: Halliday & Hasan, 1989, p.82)، می‌توان نشان داد که از این میان، کاربرد حروف ربط با نام عوامل وصل و پیوستگی از همه شاخص‌تر است. این حروف ربط که خود به گروه بزرگ‌تری از ربط‌های گفتمانی به نام نقش‌نماها<sup>۷</sup> تعلق دارد، عنصری وابسته به رشته کلام‌اند که واحدهای گفتار را مرزبندی می‌کند. حالبه سبب آنکه پیوستگی در گفتمان مهم‌ترین خصوصیت آن است، هریک از طرفین گفتگو (گوینده و شنونده) مشترکاً می‌کوشند تا به این پیوستگی دست یابند و گفتمان را از مجموعه‌ای تصادفی از واحدهای کوچک‌تر مجزا سازند (Schiffrine, 1987, p.31).

به سبب آنکه این پیوستگی در ساحت یک گفتمان کامل بیش از گزاره‌های منفرد روی می‌دهد، از این رو بعضی از زبان‌شناسان برآنند که توصیف نقش‌نماها در وهله اول، تنها بارویکردی کاربردشناختی<sup>۸</sup> و در راستای نظریه تحلیل گفتمان بیان می‌شود (Paillard, 2006 p.3). از این رو استفاده از نقش‌نماها به انتخاب کاربردشناختی گوینده وابسته است. اما امروزه تحقیقات اندکی به نحوه توزیع این عناصر، هم‌نشینی آنها در کنار سایر عناصر و منفصل و متصل بودن نشان به زنجیره<sup>۹</sup> جملات اختصاص یافته است. بخشی از این کم‌توجهی شاید به سبب تمرکز بر ویژگی چندمعنایی آنها باشد. اما باید دانست که مطالعه این عناصر در قالب یک چشم‌انداز گفتمانی<sup>۱۰</sup> صورت می‌گیرد. در این صورت گفتمان را نمی‌توان تنها کنش

برای آنکه وحی را یک متن<sup>۱۱</sup> بنامیم، لازم است که آن را اساساً «واحدی معناشناختی» در نظر آوریم. بنابراین متن را نمی‌توان چیزی شبیه به یک جمله، اما بزرگتر از آن دانست؛ زیرا متن علاوه بر واژه‌ها و جملات، از معنا<sup>۱۲</sup> ساخته شده است. به عبارت دیگر متن را نمی‌توان در قالب گسترش فرمی دستوری در نظر آورد. متن با جوهره معناشناختی منحصر به فردی که دارد، باید هم‌زمان از دو دیدگاه لحاظ شود: نخست یک فراورده<sup>۱۳</sup> و دوم به مثابه نوعی فرایند<sup>۱۴</sup> (ibid, p.10-21). متن نوعی تولید و فراورده است. از این رو برون‌دادی است که می‌توان آن را حفظ و مطالعه کرد. متن یک فرایند است؛ زیرا آن را باید فرایندی متوالی از انتخاب‌های معناشناختی دانست. یعنی در قالب حرکت به سمت شبکه‌ای از معانی بالقوه و احتمالی که با هر انتخاب و گزینش، فضا(بافت) لازم برای انتخاب‌های بعدی فراهم می‌شود. در یک دورنمای نشانه‌شناختی<sup>۱۵</sup>، متن از حیث فرایند بودنش، پدیداری تعاملی و حاصل مبادله معانی در اجتماع است. متن شکلی از تعامل است و بنیادی‌ترین شکل یک متن نیز در «گفتگو»<sup>۱۶</sup> خود را آشکار می‌سازد. بنابراین متن همان‌گونه که حاصل محیط و بافت موقعیتی معینی است، حاصل انتخاب‌های متوالی در گزینش معانی است که خود را در قالب نظام‌های<sup>۱۷</sup> زبانی متعدد جلوه‌گر می‌سازد. در یک تعریف ساده‌تر متن را زبانی دارای نقش می‌توان نامید (ibid, p.15). یعنی متن در موقعیتی معین، وظیفهٔ بخصوصی را برعهده دارد. بخشی از این نقش باید از طریق ساختارهای زبانی به‌کاررفته در متن صورت پذیرد. به بیان دیگر اگر متن شکلی از تعامل است، مخاطب با بررسی صورت‌های زبانی و عناصر سازندهٔ متن باید بتواند به

این نقش و چگونگی ظهور و بروز آن دست یابد. نقش‌نماهای گفتمان یکی از عناصر سازنده متن‌اند که مقوله‌ای نقشی کاربردی را در زبان تشکیل می‌دهند (Levinson, 1983, p.88). مطالعهٔ این عناصر این واقعیت را آشکار می‌سازند که قواعد دستور زبان تنها یکی از منابعی است که برای تولید گفتمان منسجم و معنادار به کار می‌آید. به بیان دیگر اینگونه نیست که صرف تولید جمله‌های خوش‌ساخت دستوری لزوماً به تولید گفتمان پیوسته و یکپارچه منجر شود. آنچه در گفتمان اهمیت دارد، انتقال پیام و مرتبط بودن یا همان پیوستگی گفتمانی است که کاربران زبان آن را تشخیص می‌دهند.

قرآن کریم، نمونهٔ اعلاّی گفتمان راستین، دارای دوگونه وحدت موضوعی و وحدت ارتباطی است. بدین معنی که از یک سوی بخش‌های متفاوت قرآن مانند سوره‌های آن، موضوعی واحد دارند و آیات هر سوره‌ای به نحوی با آن موضوع مرتبط می‌شوند و از دیگر سوی برطبق وحدت ارتباطی، هریک از آیات قرآن با آن وظیفهٔ متنی خاص منسب و مرتبط و در ایفای غرض اصلی آن سهم‌اند(قائمی‌نیا، ص ۱۵۵). در این نوشتار کوشش شده است تا نقش‌های به‌کاررفته در آیاتی که به نحوی به سه حوزهٔ نفس، قلب و روح اختصاص دارد، بررسی شود و از خلال آن روشن شود که اولاً میان موضوع آیات و روابط گفتمانی به‌کاررفته در آنها چه پیوندی برقرار است و ثانیاً هریک از این نقش‌نماها چگونه می‌توانند به بروز نقش و کارکردی که آیات برعهده دارند و در کل، به ایجاد یک گفتمان و حیانی یکپارچه یاری رسانند.

## ۲- پیشینه تحقیق

پژوهش در نقش حروف در قرآن کریم، قدمتی دیرین دارد. به طوری که در نگاهی به سیر تکوین این موضوع، نشان آن را ابتدا در کتاب‌های نحوی می‌یابیم. دستوردانان عربی و ایرانی با تکیه بر اصول نحوی، نقش این حروف را در آیات توضیح داده‌اند. حتی آثاری با عنوان معانی حروف تدوین کرده‌اند و یا بابتی از کتاب‌های خود را به این موضوع اختصاص داده‌اند. از جمله این آثار می‌توان به «معانی الحروف» علی بن عیسی الرمانی (م ۳۸۴ ه. ق) و «سرالفصاحه» ابن سنان خفاجی (م ۴۶۶ ه. ق) که رویکردی عمدتاً آواشناختی به حروف داشته و به همین سبب حروف الفبا را نیز علاوه بر سایر حروف، نظیر حروف جر، ربط و شرط در فهرست خود اضافه کرده است و نیز «الخصائص» ابن جنی (م ۳۹۲ ه. ق) اشاره کرد. اما در رأس همه اینها کتاب «الصاحبی» ابن فارس (م ۳۹۵ ه. ق)، استاد عبدالقاهر جرجانی، قرار دارد. از دیگر منابعی که به مبحث حروف پرداخته‌اند، آثار زیر تامل برانگیز است: کتاب سیبویه، کتاب ابن هشام، شرح مفصل ابن یعیش، اعراب القرآن زجاج، شرح ابن عقیل، بحر المحيط ابن حیان، کشف زمخشری، روح المعانی آلوسی ... الخ.

اگر چه نحویان به موضوع دلالت‌های حروف اشاره کرده‌اند و جرجانی و سکاکی به مقاصد ثانوی آنها در علم بلاغت و دانش معانی گوشه‌چشمی هم داشته‌اند؛ اما این مبحث تا به امروز همچنان در انحصار نحو باقی ماند و به تدریج از کتاب‌های بلاغی حذف شد. در دوران معاصر با پیشرفت شاخه‌هایی از علم زبان‌شناسی بالخصوص، معناشناسی و کاربردشناسی، این مبحث دوباره احیا شد و البته، این بار با نگاهی کل‌نگرانه و با در نظر گرفتن بافت حاکم بر گفتمان

متن را بررسی کرده‌اند. بدیهی است که تجربه رویکردهای موجود در علم زبان‌شناسی امکاناتی را برای تحلیل متن در اختیار ما می‌گذارد که تا پیش از آن در دسترس نبود. در زبان فارسی مقاله «نقش‌نماهای گفتمان: مقایسه نقش‌نمای but در زبان انگلیسی با اما در زبان فارسی» (۱۳۸۱) و مقاله «بعد نقش‌نمای گفتمان در زبان فارسی» (۱۳۸۳) از جمله آثاری است که از منظری نوین به این موضوع می‌پردازند.

## ۳- ویژگی نقش‌نماهای گفتمانی

«فیشر»<sup>۱۸</sup> در مقدمه‌ای که بر کتاب «رویکردهایی در نقش‌نماهای گفتمانی»<sup>۱۹</sup> (۲۰۰۶) نگاشت، به انبوه مطالعات صورت گرفته در این حوزه اشاره دارد که باتشمت و پراکندگی به «جنگل» شبیه‌تر است؛ زیرا این مطالعات در دو بعد نظری و روش‌شناختی کمتر شباهتی به یکدیگر دارند. شاید اینگونه تشتمت را در رابطه با سایر واحدهای زبانی نتوان سراغ گرفت. علت اصلی این امر شاید فقدان معیارهایی است که بتواند در مطالعه عینی و عملی نقش‌نماها به کار رود. ماهیت نقش‌نماها به گونه‌ای است که نمی‌توان آنها را همانند سایر واحدهای زبانی به آسانی طبقه‌بندی کرد. از پیامدهای این امر نمونه‌های ذیل را می‌توان برشمرد:

(۱) تکثر اصطلاحات رایج در این حوزه به ماهیت سیال این واحدها و تفاوت آنها از زبانی به زبان دیگر باز می‌گردد. این سیالیت حتی در تعابیر به کار رفته برای نام‌گذاری این واحدها نیز مشاهده می‌شود. تعابیری همچون نقش‌نمای گفتمانی، رابط گفتمانی، حروف گفتمانی و واژگان گفتمانی<sup>۲۰</sup> (در زبان فرانسه) و جز آن که شماره آنها تا ۱۵ عنوان نیز می‌رسد. در

نتیجه<sup>۲۴</sup> (سپس، بنابراین)، ربط توجیه<sup>۲۵</sup> (در واقع، حقیقتاً، زیرا) و ربط متقابل<sup>۲۶</sup> (اما، با وجود این، لیکن) تقسیم کنیم. از جمله ویژگی‌های اصلی این قبیل نقش‌نماها یا حروف ربط گفتمانی به نمونه‌های ذیل می‌توان اشاره کرد:

۱) نقش‌نماها را نمی‌توان درون نظام زبانی و فی‌المثل به مثابه گزاره‌هایی خاص بررسی کرد؛ بلکه حتی اگرگاهی شبیه به گزاره‌های عادی هم باشند (مانند: آلا، بنگر، ببین، دانی، هلا و غیره)، هرگز تمام ویژگی‌های لازم مندرج در یک گزاره در آنها حضور ندارد<sup>۲۷</sup> (Jayez, 2013, p.2).

۲) کارکرد یک نقش‌نما را نمی‌توان در ایجاد وصل یا پیوستگی میان گزاره‌ها یا کنش‌های کلامی خلاصه کرد؛ زیرا هم‌زمان که نقش رابط را برعهده دارند، قادرند که همچون غیر رابط نیز عمل کنند و در نتیجه به هیچ طبقه‌بندی معینی تسلیم نمی‌شوند.

۳) نقش‌نما فاقد محتوای شناختی یا ارزیابی‌گرانه از نوع خوب و بد است. این نقش را غالباً وجه‌نماها<sup>۲۸</sup> در کلام برعهده دارند.

۴) موقعیت قرارگرفتن نقش‌نماها در زنجیره گفتار یا در گزاره‌ای خاص معمولاً - و نه همیشه - تغییر می‌پذیرد. از این حیث این واحدهای زبانی شباهت زیادی به قید می‌یابند.

۵) نقش‌نماها نشان‌دهنده دیدگاه گوینده است. این دیدگاه می‌تواند با مسائل زیر در ارتباط باشد:

۵-۱- پایگاه و موقعیت یک پاره<sup>۲۹</sup> از گفتار به نسبت با تصویری که گوینده از ساختار کلی آن گفتار در ذهن خود دارد. برای مثالیک پاره گفتاری برحسب وضع و موقعیت خود می‌تواند نشانه پایان یک مبحث،

تمام این نمونه‌ها وجه کارکردی و نقش‌گرایانه آنها بر ابعاد معناشناختی‌شان غالب است (Paillard, p.1-2).

۲) ویژگی بارز این واحدهای زبانی در نقشی نهفته است که در ساختن گفتمان ایفا می‌کنند. و کمتر پژوهشی آنها را از حیث موقعیتی که در نظام زبان برعهده دارند، بررسی کرده است.

۳) هر توصیفی از این عناصر در وهله اول، بعدی کاربردی نقشی<sup>۳۱</sup> دارد. حجم گسترده‌ای از نقش‌نماها چند نقشی<sup>۳۲</sup> است که به همین دلیل امکان ارائه یک طبقه‌بندی دقیق و جامع از این عناصر عملاً ناممکن است و تنها می‌توان به مطالعات موردی در این زمینه بسنده کرد (Paillard, p.2).

۴) نقش‌نماها می‌توانند برحسب موقعیت خود در زنجیره گفتار همه واحدهای زبانی را از قبیل فعل، اسم، صفت، قید و حروف در برگیرد و این امر به معنی گسترش‌پذیری این واحدهاست که سبب می‌شود، پیش‌بینی مرز میان واحد نقش‌نما و واحد غیرنقش‌نما دشوار شود.

۵) یکی از عوامل و متغیرهای اصلی در تشخیص نقش‌نما بودن یک واحد زبانی قرارگرفتن آن در زنجیره‌ای از سلسله مراتب گزاره‌های زبانی است (ibid, p.3). برای نمونه در دو عبارت زیر:

الف) او ناگزیر در مدرسه است.

ب) همه‌جا را به دنبال او بگرد؛ اما او ناگزیر در مدرسه است.

تنها در گزاره (ب) قید «ناگزیر» نقش‌نما محسوب می‌شود؛ زیرا در میان زنجیره‌ای از گزاره‌ها قرار دارد.

با این وصفی کی از کارکردهای نقش‌نماها که اتصال میان گزاره‌های زبانی با کنش‌های کلامی<sup>۳۳</sup> است، سبب می‌شود که اقسام آنها را به ربط بیان

کوشش خود را برای ارائه رویکردی منسجم از این عناصر زبانی به کار بسته است. شیفرین پیوستگی را مهمترین خصوصیت گفتمان می‌داند که هر یک از کاربران زبان مشترکاً می‌کوشند تا به آن دست یابند (Schiffrine, 1987, p.31).

بلیک‌مور (۱۹۸۷) نیز نقش‌نماها یا آنچه را که او حروف ربط گفتمانی می‌نامد، در قالب نظریه مناسب<sup>۳۳</sup> بررسی می‌کند و گروه ناهمگنی از عناصر همچون *furthermore, so, more over you see, but, after* all, and و نظایر آن را تحلیل می‌کند و می‌گوید که کاربرد این کلمات نشان دادن این واقعیت است که چگونه مناسب یا مقتضی دانستن یک بخش از گفتمان، مبتنی بر بخش دیگری از آن است.

به بیان دیگر این عناصر، از آن رو که یک رشته پیوندهای مبتنی بر استنتاج و استنباط را می‌رسانند، تفسیرهای ممکن از چگونگی مربوط بودن یک پاره‌گفتار به بخش‌های دیگری از گفتمان را محدود می‌کنند و بدین ترتیب، با افزایش پیوستگی گفتمان کوشش شنونده را برای پردازش کلام و دسترسی به پیام یا محتوای گزاره‌ای آن کاهش می‌دهند (Blakmoore, 1987, 8 Levinson, 1983, p.127-8).

در نظریه ربط بلیک‌مور نقش‌نماهای گفتمان با مفهوم «دلالت یا معانی ضمنی قراردادی» گرایس<sup>۳۴</sup> همخوانی دارد. این تضمین‌ها (معانی ضمنی) استنتاجی و فاقد شرط صدق‌اند و برخلاف تضمین‌های مکالمه‌ای حاصل کاربرد عناصر خاص زبانی، یعنی همان عناصر اشاره‌ای گفتمان‌اند (Levinson, 1983, p.128). برای مثال در دو عبارت زیر:

الف) کاوه آرمان‌گرا و صادق است.

ب) کاوه آرمان‌گرا اما صادق است.

انفصال آن از مباحث پیشین یا تغییر موضوع گفتگو باشد. از این رو نقش‌نماها را *نشانه‌گذر*<sup>۳۰</sup> می‌نامند.

۲-۵- موقعیت یک پاره از گفتار به نسبت با آگاهی و تسلطی که گوینده به نوع تعبیر و نحوه بیان خود دارد (مانند یقین و تردید، صورت‌بندی دوباره<sup>۳۱</sup> (طرح مجدد مضمون) یا انتخاب موضوع). نقش‌نماهایی نظیر در هر حال، باری، خلاصه کلام، به عبارت دیگر، فی‌الحال در این مجموعه قرار می‌گیرد.

۳-۵- موقعیت یک پاره از گفتار به نسبت با تصویری که گوینده اصلی از باورها و نگرش‌های مخاطبان خود دارد. بر همین اساس گزاره او می‌تواند مبین یک موضوع مشترک، تکراری و تفاهم‌پذیر یا نماینگر موضوعی تازه و جنجال‌برانگیز باشد.

ساختار گزاره‌ها و کنش‌های کلامی به کار رفته از جانب گوینده نشان می‌دهد که او مخاطب را در مقام انکار، تردید، جهل یا تجاهل در نظر داشته است (ادات تأکید در کلام یا نقش‌نماهایی چون الحق، به حق، در واقع، حقیقتاً از این نوع‌اند).

۴-۵- موقعیت یک پاره از گفتار به نسبت با تصویری که گوینده از احساس خاص خود ارائه می‌دهد (مانند انتظارات، ترس‌ها و آرزوها) (ibid, p.2).

#### ۴- تعاریف و رویکردها

اول بار لوینسون (۱۹۸۳) با ذکر این مطلب که نقش‌نماهای گفتمانی مقوله مشخصی را در زبان تشکیل می‌دهند، توجه زبان‌شناسان را به این عناصر جلب کرد؛ اما خود به بررسی بیشتر آنها نپرداخت. شاید معروف‌ترین پژوهشی که به دنبال اظهار نظر لوینسون نقش‌نماهای گفتمان را بررسی کرده است، متعلق به دבורا شیفرین (۱۹۸۷)<sup>۳۲</sup> باشد که در آن، نویسنده



هانسن<sup>۳۵</sup> (۱۹۹۸) نقش‌نماهای گفتمان را عناصر زبانی غیرگزاره‌ای می‌داند که نقش اصلی آنها ربط‌دادن بخش‌های مختلف گفتمان است. این عناصر حوزه عمل متغیری دارند. منظور از حوزه عمل آن است که واحد گفتمانی میزبان یک نقش‌نما می‌تواند هر اندازه یا شکلی داشته باشد، از یک الگوی آهنگی که نشان‌دهنده یک کارکرد منظوری است گرفته تا پاره‌گفتارهایی که یک جمله کامل را تشکیل می‌دهند و گفتمانی که از چند پاره‌گفتار تشکیل می‌شود (ر.ک: ذوقدارمقدم، ص ۸۰).

هانسن نقش‌نماها را زیر مجموعه ادات می‌داند. ادات عنصری غیر تصریفی است که مقولات گوناگونی از جمله اصوات، حروف اضافه، حروف ربط (پیوندهای پیوستگی و وابستگی)، قیدهای جمله، ادات وجهی<sup>۳۶</sup>، ادات تأکید و نقش‌نماهای گفتمان را در برمی‌گیرد. هیچ یک از زیرمجموعه‌های ادات، چیزی به محتوای گزاره‌ای پاره‌گفتار نمی‌افزاید و تنها یک لایه معنای کاربردشناختی به آن اضافه می‌کند (همان، ص ۷۵).

دریک دسته بندی دیگر، نقش‌نماها را ذیل «پنج» گروه بررسی می‌کنند که عبارت است از:

۱) واژه‌های گفتمانی<sup>۳۷</sup>: نقش‌نماهایی را گویند که در ایجاد ارزش ارجاعی گزاره نقش دارند. اینگونه عناصر مشخص می‌کنند که یک گزاره تاجه اندازه شیوه‌ای نسبی و آگاهانه در توضیح واقعیت اشیاء است.

۲) وجه‌نماها<sup>۳۸</sup>: به نقش‌نماهایی اطلاق می‌شود که حاصل گونه‌ای «ابهام»<sup>۳۹</sup> است. این ابهام به سبب انتخاب گزاره‌ای خاص برای توضیح یک مطلب ایجاد می‌شود.

کاربرد حرف ربط «اما» به‌طور قراردادی و تلوینی به ناسازگاری میان دو گزاره (آرمان‌گرا بودن و صادق بودن) اشاره دارد که به شرط صدق «اما» مربوط نمی‌شود. درحالی که در معناشناسی شرط صدق، حروف ربط «و» و «اما» دارای شرایط صدق یکسان فرض می‌شوند که صرفاً تعهد گوینده را نسبت به صدق دوبند پیوند داده‌شده نشان می‌دهد (ذوقدارمقدم، ۱۳۸۱، ص ۷۰).

به گفته بلیک مور وجود این عناصر نقش‌نما که خود در زمره عوامل تأثیرگذار در ایجاد دلالت‌های ضمنی قراردادی است، موجب محدود کردن محاسبات استنباطی متعددی است که از جانب شنونده صورت می‌گیرد تا او بتواند تأثیری را که یک گزاره بر بازنمایی او از جهان خارج دارد، محاسبه و اندازه‌گیری کند. «بر اساس اصل ربط، شنونده باید هر پاره‌گفتاری را در محدودترین و در دسترس‌پذیرترین بافتی که بر کلام (گفتمان) موجود تأثیرات آشکاری دارد، تعبیر کند» (Levinson, p.77).

توجه به نقش‌نماهای گفتمانی یکی از عواملی است که می‌تواند بر نوع استنتاج‌های مخاطبان از کلام وحی نیز اثر مستقیم بر جاگذارد و معانی ضمنی‌ای را به مخاطبان القا کند که تا پیش از آن به سبب کم‌توجهی به عناصر فوق ناگشوده و پنهان بودند. این عناصر سبب تحکیم و تقویت مفروضات از پیش موجود یا مفروضات جدید و متقابلاً موجب تضعیف مفروضات غیر ضروری دیگر می‌شود. برخی از زبان‌شناسان با تأکید بر جنبه‌های کاربردشناختی گفتمان آنها را عناصری می‌دانند که «نیت گوینده را راجع به اینکه پیام اصلی که به دنبال می‌آید، چگونه باید به گفتمان قبلی مربوط شود، نشان می‌دهند» (Fraser, 1998, p.387).

در ترکیب‌های هم‌پایه یا درونه‌گیری شده، اطلاعاتی که در بند ترکیب اظهار می‌شود، از نظر گفتمانی دارای ارزش و اهمیت یکسان است.

هانسن معتقد است حروف ربط را هنگامی می‌توان نقش‌نمای گفتمانی دانست که در سطح معرفت‌شناختی یا رابطه‌ی میان دو کنش کلامی عمل کند؛ زیرا تنها در این صورت است که حرف ربط بخشی از محتوای گزاره‌ای پاره‌گفتارها نخواهد بود؛ چراکه غیرگزاره‌ای بودن یکی از ویژگی‌های اساسی یک نقش‌نمای گفتمانی است (ذوقدارمقدم، ص ۷۸-۷۷).

فی‌المثل در گزاره زیر:

الف) مصدوم از هوش رفت؛ چون خون زیادی از دست داده بود.

ب) احمد نمی‌تواند در این طرح سرمایه‌گذاری کند؛ چون به طرح دیگری می‌اندیشد.

در مثال الف، شنونده نیازی به استنتاج اضافه ندارد؛ زیرا میان بیهوش شدن و خون زیاد از دست دادن رابطه‌ی مستقیم برقرار است. اما در مثال «ب» شنونده برای درک رابطه سببی میان دو گزاره باید استنتاج اضافه‌ای هم انجام دهد؛ یعنی دریابد که اولاً احمد قصد سرمایه‌گذاری در طرح دیگری را دارد و دوم اینکه او نمی‌تواند هم‌زمان در دو طرح سرمایه‌گذاری کند. از این رو حرف ربط «چون» در سطح معرفت‌شناختی عمل کرده است، نقش‌نما به شمار می‌آید.

به سبب اهمیت حروف ربط در بلاغت کلام و به هم‌پیوستگی آن، علمای اسلامی بلاغت را «معرفت مواضع فصل و وصل» نامیده‌اند. از آن جمله جرجانی می‌گوید: «این مبحث را حد بلاغت دانسته‌اند، به جهت غموض و دقتی که در آن است تا آنجا که کسی فضیلتی در این راه احراز نمی‌کند، مگر آنکه ابتدا در

اجزاء گفتمانی<sup>۴</sup>: نقش‌نمایی است که با ترتیب یا توالی دو گزاره (p/p') ارتباط دارد. آنها گزاره‌ی p را از حیث نحوه ارتباطش با p نمایش می‌دهند.

۴) واژه‌های سخن<sup>۵</sup>: نقش‌نمایی که به فاصله‌ی میان منظورگوینده، واژه‌ها و اشیاء اشاره دارند.

از میان این چهار گروه آنچه ما را بیش از همه در مطالعه کلام وحی یاری می‌رساند، اجزاء گفتمانی است که با ادوات ربط در نظریه هانسن مطابقت دارد. ادوات ربط «فا» و «واو» به سبب کاربرد فراوان در زمینه آیات در این نوشتار پژوهشی مستقل است.

#### ۵- نقش‌نمای گفتمانی «فاء» در قرآن کریم

نقش‌نمای «فاء» (=پس) از جمله حروف ربط دستوری است. حروف ربط عناصری هستند که دو یا چند بند را با هم ترکیب کرده است و ساختار نحوی بزرگ‌تری را تولید می‌کنند. این حروف به دو دسته پیوستگی و وابستگی تقسیم می‌شوند. حروف ربط پیوستگی بندهایی را که از نظر نحوی مستقل‌اند، به یکدیگر مربوط می‌کند و حاصل ترکیب آنها یک جمله مرکب است. حروف ربط وابستگی یک بند را درون بند دیگری قرار می‌دهند و حاصل ترکیب «جمله پیچیده» است. این حروف در ساختار بند پیرو وارد می‌شوند و همراه با بند میزبان خود جابه‌جا می‌شوند (ذوقدارمقدم، ص ۷۷-۷۶).

ساخت ترکیب‌های ناهم‌پایه در برابر ترکیب‌های هم‌پایه، اساساً دستوری شدن روابط گفتمانی است. بدین‌گونه که در این نوع ترکیب‌ها، بندهای پیرو عموماً اطلاعاتی را منتقل می‌کنند که اغلب پس‌زمینه‌ای محسوب می‌شود و توضیحی است، درباره‌ی اطلاعات بند اصلی که پیش‌زمینه‌ای یا کانونی است. در حالی که

معطوف آن محذوف است یا در جواب شرط مقدر واقع می‌شود (نایف حردان، ص ۱۴۷).

در آیه شماره (۵) فاء به جای جمله‌ای محذوف نشسته است تا برحالت آن دلالت کند و مخاطب را از سرعت تحقق مدلول جمله آگاه کند. بدین ترتیب مفهوم ثانوی آیه چنین است که به محض آنکه حضرت موسی (ع) عصا را انداخت، تبدیل به ماری شد که با سرعت و شدت حرکت می‌کرد. پس هنگامی که موسی (ع) آن را دید که تکان می‌خورد، ترسید و به عقب بازگشت و حتی پشت سرخود را نگاه نکرد.<sup>۴۲</sup>

بنابراین وصف، فاء در این آیه شریفه به جای «فَالْقَاهَا فَصَارَتْ حَيَّةً فَاهْتَزَّتْ» می‌نشیند تا سرعت تحقق تبدیل عصا به مار و سپس فرار کردن موسی (ع) را بهتر نشان دهد.

دقت در معانی ثانوی (تضمن) موجود در حروف عطف یا نقش‌نماهای قرآنی چه قبل و چه بعد از جرجانی با جدیت و ظرافت دنبال شد و پس از وی بالاخص سکاکی در مفتاح العلوم کوشید تا به این مبحث رنگی آموزشی دهد. برای مثال در «تفسیر قمی» در ذیل آیه «فَأَسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» (جمعه ۹) سعی به معنای سرعت در راه رفتن است و در روایت ابی‌الجارود از امام باقر (ع) آمده است که فرمود: وقتی گفته می‌شود «فأسعوا» معنایش این است که بروید و چون گفته می‌شود «أسعوا» معنایش این است که برای فلان هدف عمل کنید و در آیه سوره جمعه معنایش این است که برای نماز جمعه سبیل (شارب) خود را کوتاه کنید، ناخن بگیرید، غسل کنید، نظیف‌ترین جامعه را بپوشید و خود را معطر کنید، اینها سعی برای نماز جمعه است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۵۲۳).

سایر موضوعات بلاغت کامل شده باشد» (جرجانی، ۱۳۶۸، ص ۲۹۱).

سپس، علمای بلاغت به روابط مبتنی بر فصل و وصل اشاره کرده‌اند و چهار نوع رابطه مبتنی بر وجوب فصل و تنها دو رابطه مبتنی بر وجوب عطف یا وصل را ضروری دانسته‌اند. پس در نگاهی اجمالی در اغلب کتب معانی، غلبه با فصل است. درباره «فاء» نیز با دقت در مواضع کاربرد آن در آیات متعدد به انواعی نظیر «فاء عطف، فاء سبب، فاء استیناف، فاء فصیحه، فاء رابطه برای جواب شرط» (نایف حردان، ۲۰۰۸، ص ۱۳۲) اشاره می‌کنند.

در آیات زیر نمونه‌هایی از انواع کاربرد نقش‌نمای «فاء» ملاحظه می‌شود:

۱- «وَأَنْهَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (انعام/۱۵۳).

۲- «إِنْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (اسراء/۷).

۳- «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيه» (انشقاق/۶).

۴- «وَنَفْسٍ وَ مَسْوَاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاه» (شمس/۷-۸).

۵- «وَأَنَا لَقِيَ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدْبِرًا» (قصص/۳۱).

معانی «فاء» در آیات فوق به ترتیب عبارت است از: فاء جواب شرط، فاء فصیحه، فاء جواب شرط، فاء سببیه، فاء عطف، فاء فصیحه. از این میان فاء فصیحه را از ویژگی‌های کلام بلیغ برشمرده‌اند که به گفته زمخشری جز در سخن بلیغ به کار نمی‌رود (زمخشری، ۱۹۹۷، ص ۱۳۷۷). فاء فصیحه فائی را گویند که یا

افزوده شود، دلالت‌های بیشتری را از این حروف به اثبات خواهد رساند.

#### ۵-۱- کارکردهای فاء در زبان‌شناسی معاصر

زبان‌شناسان امروزه به کارکردها و معانی غیرگزاره‌ای نقش‌نمای «فاء» معادل «پس» در فارسی "so" در انگلیسی و "done" در فرانسه پرداخته و برای آن، دسته‌بندی‌ها و کارکردها متعددی قائل شده‌اند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به نظریهٔ شیفرین (۱۹۸۷)، ونسان<sup>۴۴</sup> (۱۹۹۳)، هنسن (۱۹۹۷)، کولیولی<sup>۴۵</sup> (۱۹۹۰) و روساری<sup>۴۶</sup> (۱۹۹۶، ۲۰۰۰) اشاره کرد.

از این میان شیفرین با تقسیم نقش‌های فاء به دو گروه، نقش نحوی معناشناختی<sup>۴۷</sup> و نقش گفتمانی<sup>۴۸</sup>، دربارهٔ نقش دوم می‌افزاید: فاء، نقش‌نمای تعاملی<sup>۴۹</sup> که ویژگی اصلی‌اش معنی‌زدایی<sup>۵۰</sup> و فقدان نقشی دستوری در زنجیرهٔ هم‌نشینی است، در سطح واحدهای زبانی مشارکتی<sup>۵۱</sup> در میان کاربران زبان عمل می‌کند. این نقش‌نما که تنها در زبان گفتار نمود دارد، برآمدگی یکی از گویندگان برای واگذاری نوبت گفتگوبه دیگری دلالت دارد و مانند ابزار نوبت‌دهی<sup>۵۲</sup> عمل می‌کند. شیفرین تأکید می‌کند که نقش‌نمای فاء هیچ‌گاه مطلقاً از دو کارکرد خود جدا نمی‌شود؛ بلکه با وجود معنای سببیت خود را از دست نمی‌دهد. فاء در معنی سببیت قادر است میان سطح محتوای گزاره‌ای<sup>۵۳</sup>، محتوای شناختی<sup>۴۴</sup> و کنش‌غیربیانی<sup>۵۵</sup> یا منظوری یک گزاره پیوند برقرار کند.

کولیولی ضمن اشاره به کارکردهای فاء در زبان نوشتار آنها را به سه دستهٔ عمده تقسیم می‌کند:

۱) کارکرد هیجانی (که شباهت تامی با کارکرد «فاء» که یک وجه نما است، دارد).

در تمام این نمونه‌ها فاء بخشی از محتوای گزاره به شمار نمی‌آید؛ بلکه در سطح معرفت‌شناختی و رابط میان دو گزاره عمل می‌کند. همچنان که در مثال ۵ نیز فاء رابط میان دو کنش کلامی امری «وإن ألقِ عَصَاک» و اظهاری «فَلَمَّا رَأَه» واقع شده که برای درک درست این رابطه به ایجاد استدلال و استنتاجی مضاعف از جانب مخاطب نیاز است تا دریابد که اولاً قسمت محذوف میان این دو گزاره کدام است و ثانیاً این قسمت به چه علت حذف شده است. اگرچه علمای بلاغت برای درک بهتر نسبت میان دو گزاره معطوف، به موضوع «جامع» و انواع آن اعم از جامع عقلی، وهمی و خیالی ارجاع داده‌اند<sup>۴۳</sup>؛ اما چنانکه پیداست «جامع» به‌تنهایی نمی‌تواند نحوهٔ ارتباط میان دو یا چند گزاره را از طریق نقش‌نماهای گفتمانی به‌طور کامل توصیف کند. کما اینکه تصور بلاغت سنتی از حروف ربط بیشتر برویژگی‌های دستوری آنها مبتنی است و کمتر به جوانب گفتمانی و فرامتنی آن توجه شده است. نحویان به سه معنی در کاربرد فاء در مقام حرف عطف اشاره کرده‌اند که عبارت است از: ترتیب، تعقیب، سببیت (سیبویه، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۴۳۸). اما مفسران گاه نظرات اصلاحی نسبت به آن ارائه کرده‌اند. برای مثال در تفسیر فاء در آیه مبارکه «وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فِجَاءَهَا بِأَسْنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ» (اعراف/۴)، مفسران فاء را نشانه هیچ‌یک از سه معنی مذکور نمی‌دانند؛ زیرا فائی که نشانه ترتیب است، در آیه فوق که بَأَسْ را بعد از هلاک ذکر کرده است، نمی‌تواند مصداق داشته باشد. از این‌رو آن را دلالت‌گر هم‌زمانی و در معنی «معاً» دانسته‌اند (فراء، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۳۷۱). حال اگر به دیدگاه نحوی و تفسیری، دیدگاه زبان‌شناختی نیز

۲) فاء نقش‌نمای ارتباط انعکاسی، با ارزش همانندسازی تام یا نسبی (این کارکرد عموماً با جایگزینی یک عبارت با عبارت دیگر انجام می‌پذیرد. این نقش که طبعاً مفید تکرار<sup>۵۶</sup> است، بعد از انحراف حقیقی یا فرضی از موضوع اصلی اتفاق می‌افتد).

۳) فاء نقش‌نمای ارتباط نامتقارن استنتاجی، با ارزش افتراق و جداسازی (و آن هنگامی است که "x" به صورت طبیعی به "y" منجر نشود. به عبارت دیگر شنونده برای پی‌بردن به روابط سببی میان دو گزاره باید دست به استنتاج اضافی زند) (Bolly & Degand, 2009, p.6).

در مجموع می‌توان گفت که زبان‌شناسان عمدتاً به پنج کارکرد اصلی برای نقش‌نمای «فاء» (پس) به قرار زیر قائل شده‌اند:

۱) نقش‌نمای بیان نتیجه یا بیان علت، که در آن صورت «فاء» را می‌توان با نقش‌نماهای دیگری چون: به سبب / اینکه ...، چنین نتیجه می‌گیریم که ... و مانند آن جایگزین کرد.

۲) نقش‌نمای تکرار با جهت قطعی یا نهایی<sup>۵۷</sup>: در این حالت فاء را می‌توان با عباراتی نظیر: فی‌الجمله، خلاصه یا در نتیجه جایگزین کرد.

۳) نقش‌نمای تکرار با جهت توضیح یا تدقیق موضوع: عباراتی همچون به بیان دیگر، به عبارت کامل‌تر، به دیگر سخن و مانند آن در این نقش با فاء برابری می‌کنند.

۴) نقش‌نمای تبادل نقش (نوبت)<sup>۵۸</sup> در گفتگو: در این نمونه فاء هنگامی که یکی از کاربران نوبت سخنرا به دست می‌گیرد و معمولاً در ابتدای کلام اوبه کار می‌رود.

۵) نقش‌نمای ساختار مفهومی<sup>۵۹</sup>: زمانی فاء واجد کارکرد مفهومی در ساختار گفتمان می‌شود که یا به جای مطلبی قرارگیرد که پیشتر بیان شده است و حال، گوینده آن را لازم به یادآوری می‌داند (همان‌گونه که قبلاً بیان شد، به یاد آورید که ...). یا حاوی اطلاعات تازه‌ای باشد که در آن صورت بر تغییر موضوع گفتگو دلالت دارد (از اینها گذشته، مطلب دیگر اینکه ...). (Bolly & Degand, p.12).

#### ۵-۲- تحلیل جایگاه نقش‌نمای فاء در آیات مرتبط با نفس

با توجه به کارکردهای متعدد نقش‌نمای «فاء» در نگاه زبان‌شناسان معاصر، می‌توان به اهمیت آن در معنادهی به گزاره‌ها از یک سو و به ارتباط آن با مضامین برخی آیات از دیگر سوی پی برد. چه اینکه اگر با دقت بیشتری به اتصال میان آیات نظر افکنیم، ملاحظه می‌شود که نقش‌نمای «واو» نیز گاهی به جای «فاء» و در نقش آن به کار رفته است و این دو در بسیاری نمونه‌ها، به یکدیگر تبدیل می‌شوند. اینک برای هریک از نقش‌های یادشده مثالی از آیات ذکر می‌شود:

۱) فاء در معنای بیان نتیجه و سبب

خداوند در سوره ق می‌فرماید: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق/۲۲). واژه نفس در قرآن معانی متعددی دارد و از آن جمله به حقیقت و گوهر وجودی انسان دلالت می‌کند و به سبب آنکه جوهر انسان و علت آفرینش او تعقل در خویشتن و خودشناسی است (ماخلقت الجن والانس الالیعبدون «ذاریات/۵۶» ای لیعرفون)، پس نفس گاهی نماینده عقل «است و بهترین عقل انسان نیز خودشناسی اوست» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۲۹۵، ص ۱۱).

ساحت با یکدیگر اختلاف دارد. عقل می‌کوشد تا معرفتی از حق حاصل کند و سپس مطابق آن معرفت عمل کند. قلب نیز احساساتی را که از اشیاء بیرون شامل لذت، ألم و نظایران حاصل می‌شود، ثبت و ضبط و با این احساسات نفس را تقویت و تغذیه می‌کند (ر.ک: معرفت، ۱۳۶۹، ص ۹۵-۹۴).

یکی از امتیازات موجود در شیوه استدلال‌های قرآنی در این است که هنگامی که درصدد است تا عقل مخاطب را با براهین استوار به خضوع وا دارد، در عین حال از بهره‌رساندن به نفس با ظرافت در بیان نیز غفلت نمی‌کند. چنین کلامی از براهین عقلی به گونه‌ای بهره می‌برد که فایده آن به ضمیر نیز بازگردد و سبب اشباع غریزه و عواطف بشری شود. سخن هر کس انعکاسی از غلبه یکی از این دو قوه در درون اوست (وکلُّ اِنَاءٍ بِالذِّی فِیهِ یَنْضَحُ یا به فرموده الهی: کُلُّ یَعْمَلُ عَلٰی شَاکِلَتِهِ) (اسراء/۸۴). جمع میان این دو قوه در کلام بشری عموماً حاصل نمی‌شود. همچنان که آیه کریمه «مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِیْ جَوْفِهِ» (احزاب/۴) نیز بر نبود این امکان گواهی می‌دهد؛ زیرا این تنها خداوند تعالی است که هیچ شأنی او را از پرداختن به شأن و کاری دیگر باز نمی‌دارد<sup>۶۰</sup> و قادر است تا عقل و قلب را به یک‌باره مخاطب خویش قرار دهد. هنگامی که می‌فرماید: «إِنَّمَا یَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر/۲۸) ترس را که از متعلقات نفس است، از خشیت ناشی از علم به حق منتج می‌داند. یعنی احساس خشیت را برآیندی از علم و عرفان بشریه معبودش می‌شمارد. پس همچنان که علم بیشتر باشد، ترس نیز بیشتر است؛ لیکن این ترس یک احساس مبهم و مرض‌آلود که مانع از حرکت انسان باشد نیست؛ بلکه برخلاف بسیاری از احساسات

در آیه «إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِ كُمْ الْعِجَلِ فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ» (بقره/۵۴)، فاء دلالت بر سببیت می‌کند؛ زیرا دلیل توبه را ظلم ایشان به نفسشان بیان می‌کند (فراء، ج ۱، ص ۶۹). یا هنگامی که خداوند بندگان را به تدبر در آیات فرا می‌خواند که «سُنْرِيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (هم سجده: ۵۳)، نشان‌دادن «سنریهم» در آیه کریمه مذکور دلالت بر دعوت بر تعقل دارد و نفس‌شناسی نیز جز از راه تعقل و از مجرای عقل و استدلال میسر نیست. خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر/۱۹)، درباره کسانی که عارف به نفس خود شدند و نفس خود را فراموش نکردند، چنین نتیجه می‌گیرد که پس خدا را هم فراموش نکردند. نقیض جمله فوق مطابق نص آیه اینگونه می‌شود که «فراموش کردند خدا را، پس خدا نفسشان را از یادشان برد». آیات ۱۸ تا ۲۴ سوره حشر در مجموع، در مقام نتیجه‌ای است که از کل سوره برداشت می‌شود. چه اینکه در این سوره صحبت از نافرمانی یهودیان بنی‌نضیر می‌شود که همین مخالفتشان آنها را به خسران در دنیا و آخرت می‌افکند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۹، ص ۳۷۳). کلمه «نسیان» در آیه فوق به معنی مطلق روی‌گردانی از چیزی که قبلاً توجه برانگیز بوده، به کار رفته است (طباطبایی، ج ۱۹، ص ۳۷۶). خداوند میان معرفت نفس و معرفت رب رابطه علت و معلولی برقرار می‌کند و نسیان ربرا نتیجه نسیان نفس یعنی کنار گذاشتن مسیر تدبر و استدلال می‌داند.

نفس انسان دارای دو جهت است: نخست جهت تفکر که مرکز آن تعقل است و دیگر جهت احساس که مرکز آن وجدان (ضمیر) است. نیازها و لازم این دو

الف - «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ لِحَالِي رَبِّكَ كَذْحًا فَمُلَاقِيه».

ب - «إِنَّا حَسْبُنَا مَا حَسْبُنَا لِنَفْسِكُمْ وَإِنَّا سَأْتَمَقَلَهَا».

در نمونه «الف» فاء نشانه استدلالی وجدانی است که بر خلقت مدام و تحولات پیوسته و هر لحظه انسان گواهی می‌دهد. چه اینکه این طریق (طریق انسان به معبود متعال)، راهی است اضطراری و چاره‌ای جز پیمودن آن نیست. مؤمن و کافر، آگاه و غافل همه و همه در آن شرکت دارند. از آنجا که همه در راه هستند، پس آیه مذکور نمی‌خواهد افراد را سفارش یا تحریک کند که از پیمودن آن سر بیچند (طباطبائی، ج ۱، ص ۲۸۳). پس دلیلی برای مقدمه‌چینی جهت برداشت چنین نتیجه‌ای وجود نخواهد داشت. در این حالت فاء نشانگر برهان غیر علی (غیر حصولی) است.

لیکن در نمونه «ب» درک مقدمات و نتایج نیازمند رجوع به تجربه‌ها و آگاهی‌های فردی مخاطب دارد. پس قرآن ابتدا به بازگشت نتایج اعمال حسنه اشاره کرده است که سبب لذت در مخاطب می‌شود و سپس به بازگشت نتایج اعمال سیئه می‌پردازد تا اقناع مخاطب را آسان‌تر و قبول این مطلب را در نظرش سهل‌تر کند. پس فاء در آیه مذکور نشانه برهان علی و حصولی است. در آیه کریمه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر/۱۹)، خداوند می‌فرماید که مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند به کیفر این فراموشی نفسشان را از یادشان برد. به عبارت دیگر فراموش کردن خود را نتیجه غفلت از خدا می‌داند. مادامی که آنها خدا را از یاد نبرده باشند، خدا نیز آنها را فراموش نخواهد کرد. در حالی که خداوند در آیه‌ای که به جای نسیان دلالت بر محبت دارد: «سَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»، ابتدا از محبت خود یاد می‌کند و

ناخودآگاه بشر از علم و آگاهی او به خود و به خدا نشأت می‌گیرد. اگرچه استدلال در قرآن به شکل‌های مختلفی همچون برهان، بیان، حجت، دلیل و سلطان آشکار می‌شود؛ اما آنچه در اینجا اهمیت دارد، نه نوع استدلال، بلکه شیوه ارائه آن به مقتضی موضوع - نفس و نفس‌شناسی - است.

در آیه ۲۲ سوره مبارکه ق، فاء در «کشفنا» بیان علت و در تفسیر بیان نتیجه است. این کشف غطاء از آن روست که انسان در آخرت نفاذ بصر می‌یابد و با آن آنچه را داخل در جوهره شیء یا خارج از آن قرار دارد، تشخیص می‌دهد؛ یعنی علم او به اشیاء متناسب با حقیقت هر شیء و مطابق با علم خداوند نسبت به آن است (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۹، ج ۹، ص ۳۶۶). به همین دلیل نیز در آن شک و شبهه‌ای راه ندارد. فاء در این مثال دقیقاً به یقینی بودن بصیرت در روز آخرت اشاره دارد. وجود نقش‌نما در اصل سبب تسهیل در استنباط مفهوم اصلی گزاره‌ها می‌شود. به دیگر سخن «نقش‌نماها مخاطب را برای تفسیر گزاره‌ها راهنمایی می‌کنند» (Moeschler, 1989, p.56).

در اینجا دو فرض به بیان می‌آید: نخست اینکه گزاره محتوای رابط<sup>۶۱</sup> یا نقش‌نما اطلاعاتی بیش از گزاره فاقد نقش‌نما در اختیار دارد و دوم اینکه نقش‌نمای رابط با توجه به ماهیت اطلاعات مندرج در هر گزاره و داده‌های در دسترس برای بازسازی بافت و موقعیت گفتار صورتی کما بیش حشو و زائد دارد (ibid, p.57).

فاء در برخی آیات نشانه استدلال شهودی و یا وجدانی است و در این نمونه‌ها نتیجه و دلیل ذکر نمی‌شود. در آیات مرتبط با نفس، نقش فاء پررنگ‌تر می‌شود. برای نمونه در آیات زیر:

ایجاد تردید و ابهام پیشگیری کرده است. دوم اینکه ذهن مخاطب در حالت تعلیق و انتظار قرار می‌گیرد و این خود توجه و تمرکز او را بر پیام برمی‌انگیزد؛ زیرا برانگیزاننده بودن از ویژگی‌های کلام مخیل و از لوازم و آرمان‌های جمال‌شناسانه بودن آن است. سوم اینکه با به کار بردن شگرد اجمال‌تفصیل، گوینده به راحتی به هدف خود دربرجسته‌تر نشان‌دادن گوشه‌هایی از واقعیت موضوع توفیق می‌یابد.

در گزاره (ب) تفصیل جمله «اذ نادى نوحٌ رَبَّهُ» ما را به ضرورت تفصیل در کنش ندایی رهنمون می‌کند. حال آنکه در آیه «اذ نادى رَبُّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» (مریم: ۳) گوینده با اجتناب از تفصیل فعل ندا، مخاطب را متوجه این نکته می‌کند که کنش ندادن این حالت اهمیتی بیش از محتوای آن داشته است. در تفسیرها نیز با تأکید بر نفس ندا، خفياً را در آن دلال‌تگر حالت و وضعیت روحی گوینده و نشان‌دهنده افزونی خضوع و اخلاص وی بر می‌شمارند (ر.ک: فیض‌کاشانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۷۲۴). خداوند در این سوره به داستان زکریا و یحیی، قصه مریم و عیسی، سرگذشت ابراهیم و اسحاق و یعقوب، ماجرای موسی و هارون، داستان اسماعیل و حکایت ادریس و سهمی که به هریک از ایشان از نعمت ولایت داده است، اشاره می‌کند. آنگاه علت این عنایت را وجود خصلت‌های برجسته‌ای در آنها از جمله خضوع و خشوع نسبت به پروردگار بیان می‌کند (ر.ک: طباطبایی، ج ۱۴، ص ۵).

ملاحظه ودقت در این ظرافت‌های زبانی، شیوه‌های حضور گوینده را در متن آیات بهتر نشان خواهد داد و ضمناً نشان می‌دهد که خداوند چه راه‌هایی را برای برقراری ارتباط کلامی مؤثر با مخاطبان خود به کار برده است.

سپس محبت بندگان را نتیجه محبت خویش نسبت به آنان برمی‌شمارد. مضاف بر آن که نقش‌نمای «واو» در اینجا جانشین نقش‌نمای فاء شده است؛ زیرا توانش استدلالی آیه دوم نسبت به آیه اول کمتر و اصولاً نه از مقوله عقل، بلکه از مقوله عشق و بالطبع عقل‌گریز است. بدیهی است که فاء در این کارکرد، هم نقش‌نمای بیان علت است و هم نشانه جهت قطعی یا نهایی گزاره خواهد بود.

۳) فاء در معنای تکرار با جهت توضیح و تدقیق

موضوع

این وظیفه فاء در قرآن معمولاً به صورت تفصیل بعد از اجمال پیگیری می‌شود. بدین معنی که خبر بعد از فاء به لحاظ موضوعی، همانند خبر قبل از آن است. با این تفاوت که گوینده در خبر دوم اراده می‌کند تا آنچه را بیشتر ابلاغ کرده بود، این بار با تفصیل بیشتری بیان کند. در آیات کریمه ذیل:

الف) «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ

رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» (جاثیه/۳۰).

ب) «وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» (هود/۴۵).

ج) «فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أُرِنَا اللَّهَةَ

جَهْرَةً» (نساء/۱۵۳).

در تمام آیات فوق، آنچه پس از نقش‌نمای فاء واقع شده است، در حکم تفصیل گزاره پیشین است و می‌توان آن را نوعی اطناپ پس از ایجاز هم نام نهاد. بدین وسیله آهنگ کلام از تندی به سنگینی می‌گراید و این خود، نشان‌دهنده این واقعیت است که اولاً گوینده مخاطب را در وضعیتی سوای جهل (خالی‌الذهن) بودن می‌دیده و پرسشی را که احتمالاً با شنیدن پاره اول در ذهنش نقش می‌بسته است، پیش‌بینی و با پاسخ به آن از



۴) نقش‌نمای ساختار مفهومی

برخلاف کارکرد پیشین که در آن فاء سبب تکمیل و بسط گزاره، خبر یا کنش کلامی قبل از خود و بالطبع موجب کندترشدن آهنگ کلام می‌شد، در اینجا نقش فاء تندرکردن آهنگ کلام با حذف بخشی از رویدادها یا اخبار است که ذکر آنها از نظر گوینده غیر لازم می‌نماید. در این حالت فاء یا موجب کوتاه‌کردن یا کوتاه نشان‌دادن زمان رویدادها می‌شود. مانند آیه ذیل:

الف) «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» (بقره/۳۶).

که بی‌شک میان نهی خداوند از نزدیکی به درخت و خروج آدم و حوا از بهشت به سبب اغوای شیطان زمان زیادی بوده که گوینده از طریق حذف این فاصله زمانی با کمک نقش‌نمای مذکور ذهن شنونده را از جزئیات وقایع مربوط به این ایام رانده و آنرا به نتیجه و پایان کار سوق داده است. این امر نشان‌گر اهمیت پایان واقعه نسبت به چند و چونی و مقدمات آن است. یا به طولانی جلوه‌دادن زمان رویدادها منتهی می‌شود. مانند آیه:

ب) «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» (نحل/۱۱۳).

که نقش‌نمای فاء در آن دلالت بر تمادی کفر و عناد کفار دارد. چه اینکه عذاب دفعتاً نازل نمی‌شود؛ بلکه نزول آن بستگی مستقیم به ابلاغ رسول و توفی پیام خدا و قطعیت حجت الهی دارد. این کارکرد نقش‌نمای فاء را می‌توان بهکرات در آیاتی که دلالت بر عذاب پس از ابلاغ دارد، مشاهده کرد. از نمونه‌های دیگر این کارکرد:

ج) «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» (عنکبوت/۱۴).

د) «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِيفًا» (طه/۸۵-۸۶).

در آیه سوره نحل (ب) فای نخست، پیونددهنده دو کنش کلامی است که یکی در واکنش به دیگری و با سرعت انجام گرفته است. میان تکذیب و ابلاغ فاصله بسیار کوتاه‌تر از ابلاغ و عذاب است. زیرا همچنان‌که ابلاغ تدریجی است، نزول عذاب هم تا اتمام فرایند آن به تأخیر می‌افتد؛ اما تکذیب که نیازمند مقدمات نیست، با سرعت انجام می‌شود.

سرعت و شتاب میان ابلاغ و تکذیب خود گواهی بر آن است که مخاطبان آیات برای برقراری ارتباط با آن، به فرایندهای ذهنی یا استدلالی توسل نجسته‌اند؛ زیرا این کار مستلزم درک ارتباط به‌مثابه کنشی استنباطی<sup>۶۳</sup> است. چنانکه امروزه نیز گفته می‌شود، ارتباط بیش از آنکه به رمزگان زبانی مربوط باشد، فعلی استنباطی است (Moeschler, p.49). بدین‌منظور هر فرد باید علاوه براطلاعات منطقی ساختاری (مانند آواشناسی)، فرهنگ‌نامه‌ای (معناشناسی متن) و واژگانی (تعامل<sup>۶۳</sup> یک واژه در زنجیره واژگان زبان) به تمهید پیش‌فرض‌هایی<sup>۶۴</sup> متناسب با بافت موقعیتی و با ساختار متن نيز دست یابد تا در فهم معنای گوینده و ارتباط با متن اثر او توفیق حاصل کند. اگرچه گذران همه این مراحل مستلزم توالی زمانمند است؛ لیکن قرارگرفتن فاء خود به حذف این زمان و بالطبع حذف استنباط و استدلال از فرایند ارتباط اشاره دارد.

جمله تشکیل شده باشد - عناصر گوناگون و ناهمگن را با هم پیوند می‌دهد تا ساختار بیرونی کلام شکل بگیرد. این ساختار بیرونی (روساخت) تحت الزاماتی محقق می‌شود که داده‌های کلام، اهداف و اغراض سخن و فضای بین افرادی حاکم بر گفتمان ایجاب می‌کند. بنابراین ساختار دستوری یک جمله با ساختار نقشی<sup>۶۸</sup> متن در تعارض قرار ندارد. به گونه‌ای که می‌توان گفت انسجام و یکپارچگی<sup>۶۹</sup> در لایه نحوی و صوری کلام باید در کنار قواعد کلی حاکم بر ساختار یک متن در نظر گرفته شود (Bremond, p.99).

با این وصف کارکرد اصلی حروف ربط، بویژه حرف ربط «واو» نیز در قرآن کریم باید در سطحی فراتر از ربط‌دهندگی میان جملات و همچون واحدهایی درون متنی<sup>۷۰</sup> که به عوامل مرتبط با بافت متن<sup>۷۱</sup> و بافت موقعیتی به یکسان بها می‌دهد، بررسی شود. این امر به منزله این است که شرایط به‌کارگیری حرف ربطی معین در آغاز یا میانه یک جمله را باید با در نظر گرفتن جملات پیش و پس از آن سنجید. نظر به اینکه هر حرف ربطی واجد یک ماهیت معنی‌شناختی نیز هست (cf: Ducrot, 1980, p.15)، می‌تواند در ساختار غیربیانی (منظوری)<sup>۷۲</sup> گزاره‌ها وارد شود و آنها را حامل توانشی استدلالی کند. برای نمونه در گزاره‌های زیر:

الف) ۱. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ  
الْآخِرِ»؛ ۲. «وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»؛ ۳. «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ  
آمَنُوا»؛ ۴. «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ»؛ ۵. «وَمَا يَشْعُرُونَ»  
(بقره: ۸-۹).

در آیات فوق، چهار مرتبه حرف ربط «واو» تکرار شده است. نه تنها در این آیات، بلکه در تمام این کتاب آسمانی نیز با قدری تأمل می‌توان دریافت که این

از آنچه تاکنون راجع به نقش‌های فاء بیان شد، این مطلب برمی‌آید که در آیات نفس، گوینده در صدد است تا در حد ضرورت، حضور خود را از برون‌متن<sup>۶۵</sup> کلام به درون‌متن<sup>۶۶</sup>، یعنی به لایه‌های ژرف و ناپیدای آن انتقال دهد تا با ادعای عینیتبه مخاطب فرصت کافی برای تأمل و خودآگاهی داده باشد. در این آیات همواره به لزوم قرارگرفتن در راه درست تأکید می‌شود و این امر در وهله اول مستلزم تقویت قوه تمییز راه از بیراه در شخص است. در نتیجه این دسته از آیات را می‌توان تمرینی برای تفکر و اندیشیدن دانست.

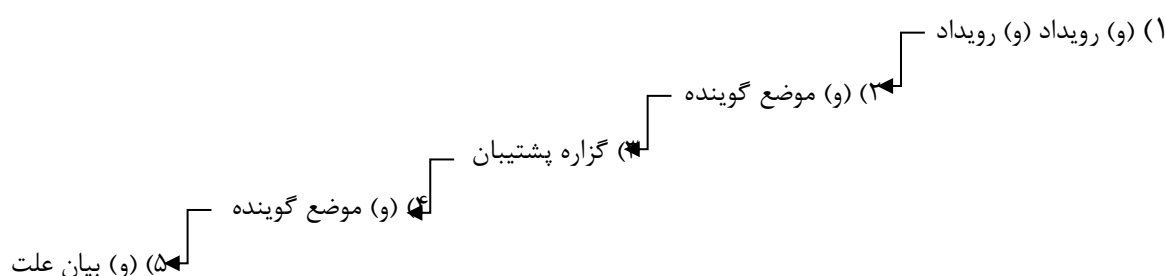
## ۶- کاربرد نقش‌نمای «واو» در آیات قلب و روح

«واو» نیز همانند «فاء» از حروف ربط و در زمره نقش‌نماهای دستوری است که همچون یک واحد معناشناختی غیر بافتی<sup>۷۳</sup> در چارچوبه صوری جملات قرار می‌گیرد و سبب پیوند عناصر مستقل کلام یا جمله‌های جداگانه می‌شود. ابن‌فارس نقش‌هایی همچون عطف، علامت رفع برای کلمه پس از خود، در معنی باء قسم، در معنی رُبّ یا مع یا در حکم نهی را برای آن بر می‌شمرد (ابن‌فارس، ۱۹۷۷م، ص ۱۵۶-۱۵۸). برخی نیز به نقش عطف در واو اشاره و آن را به دو قسم عطف جامع و عطف هم‌زمان تقسیم می‌کنند. برای نخست عبارت «قام زیدٌ و عمرو» و برای دیگری آیه «فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِي» (قمر/۱۶) را نمونه می‌آورند (رمانی، ۲۰۰۸م/۱۴۲۸هـ، ص ۳۷).

لیکن باید به یاد داشت که کاربرد این حرف ربط، برخلاف آنچه در کتاب‌های نحو عمدتاً نشان داده می‌شود، تنها به سطح جملات محدود نمی‌شود. اگر جمله را یک «واحد ساختار خطی» بنامیم که روساخت کلام را پدید می‌آورد، پس متن - حتی متنی که از یک

معرفت‌شناختی خود) را چنان در قالب تصاویر و نشانه‌های زبانی متبلور می‌کند تا بدین وسیله گزاره‌های منافی مقصود خود را از ذهن مخاطب بزداید» (Javez, 2005, p.4) به این پدیده اصطلاحاً «نوسازی»<sup>۷۵</sup> اطلاعات اطلاق می‌شود. در آیات فوق حرکت و ساختار کلی بدین ترتیب است:

حرف ربط بالاترین بسامد را در میان سایر حروف ربط دارد. این واقعیت خود گویای جایگاه «واو» در ساختاردهی به متن و حفظ انسجام معنایی و یکپارچگی صوری<sup>۷۳</sup> آن است. خاصه آنکه معنی‌شناسی قرآن تا حدودی از نوع معنی‌شناسی پویا<sup>۷۴</sup> است. «یعنی گوینده حقایق و مطالب (یا آنگونه که درباره متون غیر وحیانی گفته می‌شود، حالت و وضعیت ذهنی و



#### نمودار ساختار حرکت گزاره‌ها براساس جایگاه نقش‌نمای «واو»

انتخاب کرده است که راه بر مخاطبان احتمالی یا واقعی برای توجیه و دلیل‌تراشی‌های زائد بسته شود. گزاره ۱ و ۳ با یکدیگر همسو و هم‌جهت است. از همین رو جرجانی معتقد است که چون خدعه جز قول آنها به قبول ایمان (آمنّا) نیست، خداوند حرف ربط «واو» را از ابتدای «یخادعون» برداشته است تا از این طریق به ایجاد همبستگی و یکپارچگی متن یاری رساند (ر.ک: جرجانی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۵).

ربط گزاره ۵ به گزاره‌های ماقبل نیز ربطی ضمنی و پنهانی است. به طوری که مخاطب را ناچار به انجام استدلال و استنتاجی از فحوای آیات می‌کند. این مطلب ضمن اینکه نشان می‌دهد نقش‌نمای «واو» دارای ماهیتی معنی‌شناختی است. به گزاره‌ها توانشی استدلالی می‌افزاید؛ زیرا رابطه خدعه و نداشتن شعور قلبی رابطه مستقیمی نیست و نیاز به استنتاج مضاعفی از مخاطب دارد.

گوینده ابتدا رویداد یا حادثه را برای مخاطب بیان می‌کند: ۱- «ومن الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر»، ۲- سپس دیدگاه خود را راجع به این رخداد بیان می‌کند: «وما هم بمؤمنین»، بار دیگر در تشریح دیدگاه خود گزاره‌ای را می‌افزاید: ۳- «یخادعون الله والذین آمنوا». سپس موضع خود را در رابطه با این رویداد به گونه‌ای دیگر تکرار می‌کند: ۴- «وما یخدعون الا انفسهم» و در پایان نیز علت این حادثه را چنین اعلام می‌دارد: ۵- «وما هم یشعرون».

مراد از گزاره «۵» آن است که در آنچه انجام می‌دهند، به قلب خود رجوع نمی‌کنند. قلب‌های آنان بیمار است و مادام که درصدد علاج ضعف دل برنیابند، خداوند هم بر بیماری آنان می‌افزاید. همچنان‌که در آیه ۱۰ همین سوره می‌خوانیم: «فیقلوبهم مرضٌ فزادهم الله مرضاً». گوینده سیر حرکت خود را در ساختار بیرونی کلام به گونه‌ای

## نتیجه

نقش‌نماها، یکی از کلیدی‌ترین عوامل ایجاد انسجام معنایی و یکپارچگی ساختاری در هر متن، هرچند غالباً خالی از محتوا و معنی مستقل‌اند؛ اما می‌توانند گزاره‌ها یا کنش‌های کلامی به‌کاررفته در متن یا گفته را حامل غرض یا اغراضی ثانوی کنند. با مقایسه‌ای اجمالی میان نمونه‌های کاربرد دو نقش‌نمای یادشده، می‌توان دریافت که فاء معمولاً در میانه یا پایان سخن به کار می‌رود و بالطبع در بیان سبب و نتیجه کارآمدتر است. آیاتی که مستلزم تدبیر و تفکر همگانی باشد، از این نقش‌نما بیشتر بهره می‌گیرد. فاء بر رویه استدلالی و تعقلی کلام تکیه دارد و کاربرد آن در وهله اول مستلزم کمرنگ‌شدن حضور گوینده در اثر و انتقال این حضور از برونه به درونه کلام است. این امر فرصت کافی برای تدبیر و خودآگاهی را برای مخاطب فراهم می‌آورد. البته علاوه بر معنی یادشده، فاء دلالت‌های دیگری نیز دارد که برخی به حوزه تعقل و برخی به حوزه احساس مربوط است؛ اما در مجموع می‌توان گفت «فاء» چه از حیث جایگاه کاربرد در کلام و چه از جهت معناشناختی و معرفت‌شناختی نقش‌نمایی باثبات‌تر و پایدارتر است.

درمقابل واو جایگاه ثابتی در کلام ندارد و پیوسته از ابتدا تا انتهای آن حرکت می‌کند و همچون احوال قلب پیوسته در حال تقلب و دگرگونی است. بدین ترتیب این نقش‌نما در ترسیم پیکره کلی سخن و جهت حرکت آن با توجه به چهار عامل رویداد، موضع گوینده، پشتیبان و علت برجسته‌تر می‌نماید. بالطبع واو علاوه بر کارکرد معرفت‌شناختی به ساختاردهی متن و ایجاد انسجام و یکپارچگی صوری

در آن نیز یاری می‌رساند. در نتیجه می‌توان گفت که گوینده با نقش‌نمای «واو» برون‌متن یا روساخت کلام خود را تنظیم می‌کند و با استفاده از «فاء» درون‌متن یا ژرف‌ساخت آن را سامان می‌دهد. همه این نقش‌نماها ابزاری است تا گوینده حقایق را در قالب نشانه‌ها و اجزای کلام به شیوه‌ای جلوه‌گر کند که مخاطب در مسیری درست برای تفسیر متن هدایت شود. این فرایند که از آن به «نوسازی» اطلاعات تعبیر می‌شود، معناشنایی کلام قرآن را به معناشناسی پویا تبدیل کرده است.

البته باید افزود که تنوع اعجاز‌آمیز کلام الهی همواره ره‌آوردهای تازه‌تری را در میدان پژوهش‌های زبانی و زبان‌شناختی در اختیار علاقه‌مندان می‌گذارد.

## پی‌نوشت

1. connexion
2. Inter-enonciatives
3. Robert Vion
4. marrquerus
5. cohesion
6. coherence
7. Marqueurs discursifs
8. pragmatic
9. séquence
10. Scène énonciative
11. text
12. meanings
13. product
14. process
15. socio-semiotics
16. dialogue
17. system
18. K.Fisher
19. marqueurs discursifs
20. mots de discours
21. pragmatico\_fonctionnel
22. polyfonctionnel
23. Actes de lanagage

- |                                |  |
|--------------------------------|--|
| 58. transition participative   | 24. consequence                              |
| 59. structuration conceptuelle | 25. justification                            |
| ۶۰. لایشغله شأن عن شأن         | 26. oppositison/contraste                    |
| 61. connecteur                 | ۲۷. بررسی منادها از حیث ویژگی‌هایی که با نام |
| 62. inférence                  | نقش‌نمای گفتمانی برعهده دارند، از این منظر   |
| 63. contrepartie               | بررسی و بازبینی می‌شود.                      |
| 64. présupposition             | 28. modalities                               |
| 65. sousénonciation            | 29. segment                                  |
| 66. surénonciation             | 30. ponctuant                                |
| 67. décontextualisation        | 31. reformulation                            |
| 68. fonctionnel                | 32. D.Schiffrine                             |
| 69. cohesion                   | 33. Relevance theory(=theory de              |
| 70. Intra- textuelle           | pertinence)                                  |
| 71. texture                    | 34. Grice                                    |
| 72. illocutoire                | 35. Hansen                                   |
| 73. formel                     | 36. Modal particles                          |
| 74. Sémantique dynamique       | 37. Mots de discours                         |
| 75. mise a jour                | 38. modalisateurs                            |
|                                | 39. brouillage                               |
|                                | 40. particules énonciatives                  |
|                                | 41. mots du dire                             |

#### منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن فارس، احمد بن زکریا (۱۹۷۷م)، الصحابی فی فقه اللغة العربیه ومسائلها، تحقیق احمد صقره، قاهره: بابی الحلبي و الشركاء.
۳. تفتازانی، مسعودالدین (۱۴۰۹)، مختصر المعانی، تحقیق و تنقیح محمد محی‌الدین عبدالحمید، چ ا، قم: نشر سیدالشهدا.
۴. جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۶۸)، دلائل الاعجاز، ترجمه سید محمد رادمثنش، چاپ اول، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات استان قدس.
۵. ذوقدارمقدم، رضا (۱۳۸۱)، نقش‌نماهای گفتمانی، کارکرد آنها در زبان فارسی معاصر، رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۶. ذوقدارمقدم، رضا؛ محمد، دبیر مقدم (۱۳۸۱)، «نقش‌نماهای گفتمان: مقایسه نقش‌نمای but در زبان انگلیسی با اما در زبان فارسی»، مجله
۴۲. معنی آیه از ترجمه مهدی محمودیان از قرآن کریم، طبع قم چاپخانه بزرگ قرآن کریم استخراج شده است.
۴۳. برای تفصیل بیشتر رک: تفتازنی ۱۴۰۹، ص ۲۸۸-۲۸۷؛ هاشمی، ۱۳۷۰، ص ۲۰۰-۱۹۸؛ رجایی، ۱۳۷۲، ص ۱۸۳-۱۸۵.
44. Vincent
45. Culioli
46. Rossari
47. Syntactic- semantiquis
48. discursive
49. interactionnelle
50. désémentisation
51. participative
52. turn transition
53. contenu propositionnel
54. contenu épistémique
55. acte illocutoire
56. récapitulation
57. orientation conclusive

۱۵. کیا مقدم، رضا (۱۳۸۳)، «بعد: نقش‌نمای گفتمان در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، شماره ۲۳، صص ۸۱-۹۸.
۱۶. معرفت، محمد هادی (۱۳۶۹)، الاستدلال فی القرآن، نشریه رسالت القرآن، مرداد، ش ۱، صص ۹۷-۹۰.
۱۷. نایف حردان، صفاء عبدالله (۲۰۰۸)، الواو و الفاء و ثم فی القرآن الکریم، نابلس: فلسطین.
۱۸. هاشمی احمد (۱۳۷۰)، جواهرالبلاغه فی المعانی و البیان و البدیع، چ ۳، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
19. Blakemoore, Diane (1987), *Semantic constraints on relevance*, Oxford: Blackwell.
20. Bolly, C & Liesbeth, Degand (2009), *Quelles Fonctions pour donc en francais oral?* London: John Benjamins Publishing company.
21. Bremond, Capucine. "Connecteurs Pragmatiques et Autres Petits Mots", Université de Provence. Sur le site d'internet: [www.sites.univ-provence.fr/wclaix/](http://www.sites.univ-provence.fr/wclaix/)
22. Culioli, A (1990), *Pour une linguistique de l'énonciation (Tome I)*, Paris: Ophrys.
23. Dostie, Gaétane (2004), *Pragmatisation et Marqueurs Discursifs*, Bruxelles: de boeck.duculot.
24. Ducrot. Oswald (1980), *Les Mots du Discours*, Paris: Minuit.
25. ----- (1999), "What Are Discourse Markers?", *Journal Of pragmatics*, 31, 931-952.
26. Fraser, Bruce (1990), *An approach to Discourse Markers*, in *Journal of Pagmatics*, V14: 383-395.
27. Goffman, E (1981), *Forms of Talk*, Philadelphia: University Of Pennsylvania Press.
- پژوهش ادبیات معاصر جهان، شماره ۱۲: صص ۷۶-۵۵.
۷. رجائی، محمد خلیل (۱۳۷۲)، معالم البلاغه در علم معانی، بیان و بدیع، چ ۳، شیراز: نشر دانشگاه شیراز.
۸. رمانی، علی بن عیسی (۲۰۰۸م/۱۴۲۸ه.ق)، معانی الحروف، تحقیق و تعلیق: عرفان بن سلیم العساحسونه، بیروت: مکتبه العصریه.
۹. زمخشری، جارالله (۱۹۹۷)، الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون ألقاویل فی وجوه التأویل، تحقیق عبدالرزاق المهدی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ط ۱.
۱۰. سیبویه، عمرو بن عثمان (۱۹۷۳)، الکتاب، ۳ج، شارح عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دار الجیل.
۱۱. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۶۳)، تفسیر المیزان، ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، قم: مؤسسه انتشارات حوزه علمیه.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ه.ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه آغا بزرگ تهرانی و تصحیح احمد قیصر عاملی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۱۳. فراء، یحیی بن زیاد (۱۹۸۰م)، معانی القرآن، ۳ج، محقق محمدعلی نجار، قاهره: هیئت المعاصره العامه للکتاب.
۱۴. فیض کاشانی، ملا محسن (۱۴۱۸ه.ق)، الأصفی فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد حسین درایتی، محمد رضا نعمتی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

33. Paillard, Denis (2006), Marqueurs Discursifs et Scène Enonciative, sur le site d'internet: [www.llf.cn](http://www.llf.cn)
34. Rossari, C (2000), Connecteurs et Relations du discours: des liens entre cognition et signification, Nancy: Presses Universitaires de Nancy.
35. Schiffrine, Deborah (1987), Discourse Markers, Cambridge: CUP.
36. Vincent, D (1993), Les ponctuations de la langue et autres mots du discours, Québec: Nuit Blanche.
28. Halliday, M.A.K; Ruqiyah Hasan (1989), Language, Context & Text, Oxford: OUP.
29. Jayez, Jacques (2005), Connecteurs et Particules Dans le discours, Lyon. Site d'internet: [www.gedomia.ens-lsh.fr/simclient/integration](http://www.gedomia.ens-lsh.fr/simclient/integration)
30. Levinson, Stephen (1985), Pragmatics, Cambridge: CUP.
31. Martin Bronwen & felizitas Ringham (2008), key Terms in Semiotics, New York & London: Continuum.
32. Moeschler, Jacques (1989), Marques Linguistiques, interprétation Pragmatique et conversation, Université de Genève.